



به آرزوش رسید

خیلی، خیلی خوش حالم.

البته با کمک

درختِ توتِ مهربون.

ممنونم درختِ توت!

پروانه:

بیا دخترم!

مادر:

بیا تا همه جای این باغِ قشنگ رو،

بهت نشون بدم.

گل‌ها، منتظرت هستن.

آخ جون، دیگه بهتر از این نمی‌شه.

پروانه:

پرواز...

تماشای باغِ گل‌ها،

دشت و صحرا،

خوردن شهدِ شیرینِ گل‌ها.

دیگه وقتِ پروازه،

پرواز به سمت خوشبختی.

(موسیقی مناسب پخش شده؛ پروانه به همراه

مادرش پرواز می‌کند.)

(بازیگران وارد صحنه شده و تشویق می‌شوند.)^۱

پایان

آب‌نبات چوبی

نمایش‌نامه‌ای با موضوع: "حجاب و عفاف"

نویسنده: ابوالفضل سیفی

بازیگران:

آب‌نبات چوبی

تافی مغزدار

تافی میوه‌ای

فرمانده مگس‌ها

شیپورچی مگس‌ها

و تعدادی از مگس‌ها

مکان:

اتاق خواب بهروز

(کودکی ۱۰-۱۲ ساله)

۱. پیشنهاد: نمایش را می‌توان از صحنه سوم تا پایان به صورت نمایش مستقل اجرا کرد.

«صحزہ اول»

(اتاق خواب بھروز، کودکی ۱۰-۱۲ سالہ)
(یک آب نبات چوبی، تافی مغزدار، ویک تافی
میوہ ای مربعی شکل، روی میز تحریر،
خوابیدہ اند.)

آب نبات چوبی: (از خواب بیدار شدہ، خمیازہ می کشد با تعجب، بہ اطراف
و تافی ہا نگاہ می کند.)

آہ... این جا دیگہ کجاست؟

ما این جا چیکار می کنیم؟

چہ اتفاقی افتادہ...؟

(سعی می کند تافی ہا را از خواب بیدار کند)

بلند شید...! یا لا بلند شید...!

یکی بہ من بگہ،

چہ اتفاقی افتادہ؟

(تافی ہا آرام، آرام، بیدار می شوند.)

تافی مغزدار: چی شدہ؟

چرا این قدر داد و ہوار می کُنی؟

تافی میوہ ای: چرا نمی ذارید یہ چرتی بزیم؟

بہ ہمین زودی صبح شد؟!



آب نبات چوبی: بهتره یه نگاه به اطرافتون بندازید.

این جا، کجاست آخه؟

تافی مغزدار: (سری تکان داده، پوزخند می‌زند.)

اینو باش...!

تافی میوه‌ای: خواب بودی خیر باشه خانم!

یعنی این قدر، خوابت سنگین بوده؟

تافی مغزدار: وقتی شما خواب تشریف داشتید،

از مغازه اومدیم بیرون.

ما الان تو خونه‌ی یکی از بچه‌هاییم.

تافی میوه‌ای: بله، مامان بهروز

ما رو از مغازه

خرید و آورد این جا.

این جا هم،

أتاق بهروزه.

آب نبات چوبی: آخ جون،

جانمی جان!

آخرش، نوبت ما شد و از اون مغازه

اومدیم بیرون.

(با خوشحالی) پس ما هم انتخاب شدیم.



تافی میوه‌ای: مثل این که...

خیلی ذوق زده شدی!

آب نبات چوبی: هیچ دلم نمی‌خواست

گوشه‌ی اون مغازه بمونم و

تاریخ مصرفم تموم بشه.

اصلاً دلم نمی‌خواست

بی مصرف بشمو

بندازنم توی سطل زباله.

تافی مغزدار: بله، منم خوش‌حالم.

از این که می‌تونم مفید باشم،

خیلی خوش‌حالم، خیلی.

تافی میوه‌ای: منم همین‌طور،

به آرزوم رسیدم.

امروز بهترین روزِ زندگیمه!

حالا دیگه

می‌تونم با افتخار بگم:

من یه تافی میوه‌ای مفید و مقوی

با طعم توت‌فرنگی‌ام.

تافی مغزدار: بله، و البته

منم...



یه تافی مغزدار خوشمزه‌ام.

ما می‌تونیم

به بهروز،

یه عالمه

نیرو و انرژی برسونیم.

آب نبات چوبی: خُب حالا.

بگید بینم!

شما این آقا بهروز ما رو دیدید؟

چه جور بچه‌ای یه؟

اسمشو از کجا می‌دونید؟

تافی میوه‌ای: هنوز ندیدیمش!

اسمشو از مادرش شنیدیم.

تافی مغزدار: این جور که مادرش می‌گفت

بچه‌ی خوب و با ادبیه...

یه پسر مرتب و منظم و درس‌خون.

آب نبات چوبی: پس این بار هم شانس آوردیم.

اصلاً دلم نمی‌خواست

دستِ یه بچه‌ی

تنبل و شلخته بیفتم.



تافی مغزدار و میوه‌ای: (باخوش‌حالی) بله... دُرُسته.

آب نبات چوبی: حالا این آقا بهروز ما تشریف دارن؟

تافی مغزدار: این جور که فهمیدیم

الان باید مدرسه باشه.

تافی میوه‌ای: بله...

ظهر که برگرده خونه،

حتماً می‌بینیمش.

آب نبات چوبی: می‌دنید بچه‌ها؟!

حالا که این قدر

خوش‌حالیم،

نباید حوصله‌مون سر، بره.

بهتره باهم

شعر بخونیم و شاد باشیم.

نظرتون چیه؟

تافی مغزدار و میوه‌ای: (باشادی) خیلی خوبه.

(هر سه با خوش‌حالی شعر می‌خوانند.)

شیرین، شیرین، شیرینیم

با خوش‌حالی، می‌خونیم



خوشمزه و مفیدیم

پُر از شورِ امیدیم

نیرو، انرژی، داریم

مثل گلِ بهاریم

با هر شکل و اندازه

خوردنمون نیازه

خوشمزه و پاکیزه

دُرشت و ریزه میزه

شیرینیم و شیرینیم

خیلی به دل می‌شینیم

رنگای ما چه شاده

فایده‌ی ما زیاده

خوشمزه و تمیزیم

مزه زیاد می‌ریزیم



تافی مغزدار: خیلی خوش‌حالم،

خیلی.



تافی میوه‌ای: من خوش‌حال‌ترین

تافی میوه‌ای دنیا هستم.

آب نبات چوبی: البته خیلی هم خوش‌حال نباشید!

تافی مغزدار و میوه‌ای: برای چی؟!

آب نبات چوبی: چون مطمئنم با بودن من

بهروز به شما نگاه هم

نمی‌کنه.

(تافی‌ها با تعجب به او نگاه می‌کنند.)

آب نبات چوبی: من...

یه آب نبات چوبی خوش‌رنگ و خوشمزه‌ام.

هر بچه‌ای با دیدن من

دهنش آب می‌افته.

آب نبات چوبی...

دوست داشتنی‌ترین خوراکی بچه‌هاست.

من...

(تافی میوه‌ای حرفش را قطع می‌کند.)

تافی میوه‌ای: اُه... اُه...

کجا با این عجله؟

هیچم این طور نیست.

همه‌ی بچه‌ها



عاشق تافی میوه‌ای هستن؛

مخصوصاً تافی میوه‌ای

با طعم توت فرنگی... .

یعنی: بنده... .

تافی مغزدار: البته باید خدمتون عرض کنم

تافی مغزدار

یه چیز دیگه‌اس.

اینو همه می‌دونن.

من از هر دوتون خوشمزه‌تر و مقوی‌ترم.

(هر سه تند و سریع شروع به بگو مگو و

فخر فروشی می‌کنند. موسیقی مناسب با این

فضا پخش می‌شود. به تدریج تافی مغزدار،

کنار، رفته؛ به فکر، فرو می‌رود. آن دورا

که همچنان بگو مگو می‌کنند، با تأسف، نگاه

می‌کند و یک دفعه بر سرشان فریاد می‌کشد.)

تافی مغزدار: بسه دیگه...!

خجالت بکشید!

(هر دو ساکت می‌شوند.)

تافی مغزدار: ما باید از خودمون

خجالت بکشیم.

واقعاً شرم آورده.



ما هر سه تایی مون...

خوشرنگ و خوشمزه و مفیدیم.

دلیلی هم نداره

توی سرو کله‌ی هم بزنینم.

تافی میوه‌ای: (با شرمندگی)

خُب.. خُب...

دُرُسته...

چرا باید بگو مگو کنیم؟

آب نبات چوبی: (با شیطننت) می‌دونی...؟

ما داشتیم با هم

شوخی می‌کردیم.

و گرنه ما که با هم مشکلی نداریم.

تافی مغزدار: بله... کاملاً مشخصه.

نیازی به این همه، بگو مگو نیست.

اصلاً بهتره بذاریم...

بهروز خودش انتخاب کنه.

تافی میوه‌ای: آره، این طوری خیلی بهتره.

همه چیز، معلوم می‌شه.

تافی مغزدار: من مطمئنم...

بهروز، از دیدن هر سه‌ی ما

خوشحال می‌شه.



تافی میوه‌ای: بله...

ما خوراکی‌های مقوی و مفیدی
برای بهروز هستیم.

آب نبات چوبی: همه‌ی این حرفا دُرُست.

ولی من دوست دارم
انتخابِ اوّلِ بهروز باشم.
هیچ دلم نمی‌خواد
آخرین انتخاب باشم.

تافی مغزدار: چه فرقی می‌کنه...
من حاضرم آخرین انتخاب باشم.

تافی میوه‌ای: هر چند دلم نمی‌خواد.
ولی به احترامِ دوستیمون
حاضرم
بعد از آب نبات چوبی
قرار بگیرم.

تافی مغزدار: خُب...
خیالت راحت شد؟

آب نبات چوبی: آره.

ولی...



تافی مغزدار و میوه‌ای: ولی چی...؟

آب نبات چوبی: ولی اگه از من
خوشش نیاد چی؟
اگه رنگ و مزه مو
نپسندنه چی؟

تافی میوه‌ای: ای وای...
بازم شروع کرد.

آب نبات چوبی: باید یه کاری انجام بدم
نمی‌تونم دست
روی دست بذارم.

تافی مغزدار: این قدر، فکرتو خراب نکن.
مگه می‌شه آزت، خوشش نیاد؟
تو یه آب نبات چوبی خوشمزه‌ای.

آب نبات چوبی: لازم نکرده با این حرفا
دلمو خوش کنید.

تافی میوه‌ای: من دیگه...
حوصله ندارم با این آب نبات چوبی؛
سرو کله بزنم.
هر کاری دوست داری انجام بده!



تافی مغزدار: اگه کمی صبر کنی

همه چیز،

دُرُست می شه.

نگران نباش.

آب نبات چوبی: (با دلخوری و صدای بلند)

ای بابا...!

چرا دست از سرم بر نمی دارید؟

فکر کردید با این حرفا

می تونید گولم بزنید؟

خیلی خوب می دونم

چه نقشه ای توی سرتونه.

تافی میوه ای: نقشه کدومه...؟

مثل این که زده به سرتا...!

تافی مغزدار: خيله خُب

از این به بعد

هر کاری دوست داری

انجام بده.

تو رو به خیر و ما رو به سلامت.

خسته مون کردی.

(آب نبات چوبی به گوشه ای رفته، با خودش

حرف می زند.)



آب نبات چوبی: باید یه فکری کنم.

اگه شُل بجنبم

این تافی های بدجنس

کاری می کنن که بهروز

سراغ من نیاد.

اما کور خوندید تافی های بد قواره!

کاری می کنم تا بهروز

بفهمه من چی هستم.

باید ببینه من چه آب نبات چوبی

خوشمزه و خوش رنگی هستم.

آره...

اما...

اما باید چیکار کنم؟

(کمی فکر می کند.)

آهان... فهمیدم.

باید این روکش مزاحمو از روی سَرَم بردارم.

این طوری بهتر معلوم می شه،

چقدر، خوش رنگ و خوشمزه هستم.

آره... این بهترین فکره.

(مشغول برداشتن روکش خود می شود، تافی ها

متوجه او می شوند.)

آب نبات چوبی: خيله خُب،

باشه قبوله...

مثلاً نمی دونید.

خودم می گم.

(با فخر فروشی)

این طوری...

بهرتر معلوم می شه

که من...

چه آب نبات خوش رنگ و خوشمزه ای هستم.

(روکش خودش را به طور کامل بر می دارد.)

تافی مغزدار و میوه ای: (با فزاید) نه...!

تافی مغزدار: این کار تو

یه اشتباه بزرگه.

تافی میوه ای: روکش،

برای ما لازمه.

باید هر چی زودتر...

اونو بذاری سر جاش.

آب نبات چوبی: (می خندد) بازم می خواهید گولم بزنید؟

اصلاً مگه قرار نبود

کاری به کارم نداشته باشید؟

چرا دست از سرم بر نمی دارید؟

تافی میوه ای: اه اه...!

داری چیکار می کنی؟

تافی مغزدار: چرا داری روکشتو برمی داری؟

تو نباید این کار و انجام بدی!

آب نبات چوبی: چیه...؟

غافلگیر شدید؟

(می خندد.)

از نگاهاتون می شه فهمید

چقدر جا خوردید.

شاید دارید حسودی می کنید.

تافی میوه ای: حسودی...؟

آخه برای چی...؟

تافی مغزدار: این کار تو...

خیلی تعجب آورده.

آخه چرا داری این کارو انجام می دی؟

آب نبات چوبی: یعنی شما نمی دونید؟

واقعاً که خیلی کلکید.

تافی میوه ای: بازم شروع شد!

«صحنه دوم»

(گروهی از مگس‌ها وارد صحنه شده، شروع به شعر خواندن می‌کنند.)

من مگسم، من مگسم
وینو وینو وینو وینو

چرخ می‌زنم همیشه
دور غذا، روی میز
■
زبر و زرنگ و مودی
سریع و تند و تیزم

کیف می‌کنم از این که
میز و به هم می‌ریزم

■
از بچه‌گی همیشه
کثیف و بد سلیقه‌م

وزووزووزووزووزو
با میکرو با رفیقم

■

تافی مغزدار: مثل این که حرفای ما

فایده‌ای نداره!

فقط اینو بدون

این پوشش

از ما محافظت می‌کنه.

تافی میوه‌ای: بله...

بدون این پوشش

ما آسیب می‌بینیم و نابود می‌شیم.

آب نبات چوبی: باشه، باشه.

نصیحت‌ها تونو شنیدم.

حالا بهتره راحت‌تر بذارید.

می‌خوام تنها باشم.

(تافی‌ها نگاهی به هم کرده، با ناامیدی از او

فاصله می‌گیرند.)



دیدنِ سطلِ آشغال

باعثِ خوش حالیه

کشیف کاری همیشه

وای چقدرِ عالیه

■

هر چی بگی می خورم

نوعِ غذا مهم نیست

سلامتی انسان

اصلاً برام مهم نیست

■

رفیقم و رفیقم

با میکروبا از قدیم

ناقلِ بیماریه

دست و پای مخملیم

فرمانده مگس ها: (پیروزمندانه و به آرامی دور آب نبات چوبی می چرخد و

با دقت، براندازش می کند.)

بالأخره، پیدات کردم.

یه آب نبات چوبی خوش رنگ و خوش مزه.



(آب دهانش را قورت می دهد.)

وای که دهنم آب افتاد.

بعد از یک پرواز طولانی،

دیدن آب نباتی به این خوش آب و رنگی...

خستگی رو از تنمون بیرون می بره.

(رو به بقیه می مگس ها می کند.)

دُرسته بچه ها...؟

(مگس ها پاسخ مثبت می دهند.)

فرمانده مگس ها: بسیار خُب سربازان من!

برای حمله ی گاز آنثری،

به هدف مورد نظر،

آماده باشید.

(به یکی از مگس ها که شیپوری در دست

دارد، اشاره می کند.)

فرمانده مگس ها: شیپورچی!

شیپورچی: بله قربان!

فرمانده مگس ها: دیگه بیشتر از این نباید

وقتو تلف کرد.

شیپور حمله رو بزن.

(شیپورچی، می خواهد شیپور بزند، آب نبات

چوبی با سرعت و نگرانی به طرفش حرکت کرده و شیپور را از دهانش جدا می کند.

آب نبات چوبی: داری چیکار می کنی؟

صبر کن!

(به طرف فرمانده حرکت می کند.)

می شه بگی...

می خواهید چیکار کنید؟

فرمانده مگس ها: آه...

چقدر این نادونه!

خُب معلومه دیگه

می خواهیم بریزیم سرتو

دلی از عزا در بیاریم.

البته با اجازه ی شما! (می خندد)

آب نبات چوبی: دلی از عزا در بیارید؟!

یعنی چی؟

منظورتونو نمی فهمم.

(به شیپورچی اشاره می کند.)

فرمانده مگس ها: (بالودگی) آهای شیپورچی!

تو حالیش کن!

من وقت ندارم،

براش توضیح بده!

شیپورچی: (قبل از هر جمله، قطعه ی کوتاهی، شیپور می زند.)

(شیپور می زند) یعنی: ما می خواهیم.

(شیپور می زند) یعنی: روی سرو کله ی آب نبات

عزیزمون بشینیم و...

(شیپور می زند) یعنی: هی لیس بزنیم و لیس

بزنیمش...

(شیپور می زند) که خلاصه ش یعنی: می خواهیم

تا آخر بخوریمت.

(آب نبات چوبی وحشت زده می شود.)

آب نبات چوبی: چی؟

امکان نداره بذارم این کارو انجام بدید.

اگه شما روی من بشینید.

دیگه بهروز بهم نگاه هم نمی کنه.

اصلاً شاید منو بندازه دور.

فرمانده مگس ها: آره دُرُسته...

من نمی دونم چرا این آدم،

روحیه ی همکاری و با هم بودن ندارن!

هر خوراکی ای که از اونا باقی بمونه،

ما مگس ها با کمال میل می خوریمشون.

ولی اگه ما حتی...

یه لیس ناقابل به خوراکیشون بزنیم

انگار آسمون به زمین رسیده.

دیگه به اون، لب نمی زنن.

واقعاً که نوبرشو آوردن.

تافی مغزدار: برای این که شما،

سرشار از آلودگی هستین.

شما انواع میکروب ها رو به خوراکی ها

منتقل می کنید.

تافی میوه ای: الانم می خواهید

آب نبات چوبی رو آلوده کنید.

فرمانده مگس ها: چي شد؟ چي شد؟

دخالت در امور مگس ها؟

حیف که روکش دارید و

نمی تونیم بهتون ناخنک بزنیم.

وگرنه، نشونتون می دادم

دخالت کردن، یعنی چي؟

تافی مغزدار: کاش آب نبات چوبی

به حرفای ما گوش کرده بود!

تافی میوه ای: هیچ دلم نمی خواد

الآن جای آب نبات چوبی باشم.

فرمانده مگس ها: بسیار خُب...

صحبت، دیگه بسه.

شیپورچی!

شیپور حمله رو بنوازا!

وقت، وقت حمله ست.

آب نبات چوبی: (قبل از این که شیپور زده شود، فریاد می کشد)

نه... نه...

لطفاً کمک کنید!

فرمانده مگس ها: چي چي رو کمک کنید؟

دیگه کار از کار، گذشته.

شیپورچی!

پس چرا معطلی؟

می نوازی یا خودم بنوازم؟

آب نبات چوبی: (باز هم فریاد می کشد.)

کُکم...! کُکم...!

تافی های خوبم! کُکم!

دوستای عزیزم! کُکم!

حالا معنی حرفاتون رو می فهمم.

شما درست می گفتین.

(فرمانده مگس ها به طرف شیپورچی حرکت

کرده، شیپور را از او می گیرد.)



فرمانده مگس‌ها: بده بینم...

این قدر، این دست و اون دست می‌کنی،
تا مرغ از قفس بپره؟

شیپورچی: مرغ...؟!

من تا حالا فکر می‌کردم
این یه آب نبات چوبیه!

(مگس‌های دیگر می‌خندند.)

فرمانده مگس‌ها: ساکت...!

دیگه شوخی و مسخره بازی، بسه.

دیگه وقت حمله است.

(شیپور حمله را به صدا درمی‌آورد. مگس‌ها

به سمت آب نبات چوبی حمله کرده، دورش

می‌چرخند.)

آب نبات چوبی: کمک!.. کمک!..

تو رو خدا کمکم کنید...!

تافی میوه‌ای: باید یه کاری براش انجام بدیم.

تافی مغزدار: (با صدای بلند)

گوش کن آب نبات چوبی...!

تو باید هر چی زودتر

دوباره از رو کِشیت،



استفاده کنی.

تنها راه نجات

همینه.

تافی میوه‌ای: آره دُرُسته.

ما هم بهت، کمک می‌کنیم.

تافی مغزدار: تلاش کن دوست خوبم!

ما هم کمکت می‌کنیم.

تلاش کن!

(تافی‌ها به طرف آب نبات چوبی حرکت

می‌کنند.)

آب نبات چوبی: خیلی ممنون دوستای خوبم!

(آب نبات چوبی، روکش را برداشته، سعی

می‌کند آن را بر سر بکشد.)

فرمانده مگس‌ها: نذارید این کار و انجام بده.

روکشو ازش بگیرید!

با اون پوشش،

هیچ کاری از دست ما ساخته نیست.

(درگیری بین مگس‌ها و آب نبات چوبی و

تافی‌ها شروع می‌شود. صحنه کمی تاریک

شده. موسیقی مناسب پخش می‌شود. گاهی

مگس‌ها تا آستانه‌ی پیروزی پیش می‌روند و
گاهی آب نبات چوبی و تافی‌ها، در پایان،
آب نبات چوبی روکش را بر سر می‌کند و
مگس‌ها با کمک تافی‌ها شکست می‌خورند.

فرمانده مگس‌ها: (نفس نفس زنان)

شیپورچی!

شیپور عقب‌نشینی...

عقب‌نشینی می‌کنیم.

(شیپور عقب‌نشینی به طرز خنده‌داری
نواخته می‌شود و مگس‌ها از صحنه خارج
می‌شوند. آب نبات چوبی و تافی‌ها شادی
می‌کنند. صحنه روشن می‌شود.)

تافی میوه‌ای: موفق شدیم.

شکستشون دادیم.

هورا...!

تافی مغزدار: جنگ سختی بود.

ولی ما پیروز شدیم.

تبریک می‌گم بچه‌ها!

ما...

پیروز شدیم.

آب نبات چوبی: (با شرمندگی)

من واقعاً از شما ممنونم.

اگه شما نبودید،

معلوم نبود الآن

چه بلایی،

سرم اومده بود.

از این که

اولش به حرفاتون، گوش نکردم،

شرمنده هستم و...

خیلی خجالت می‌کشم.

تافی مغزدار: خيله خوب...

لازم نیست خودتو ناراحت کنی.

مهم اینه که

الآن سالمی و...

همه پیش همدیگه هستیم.

تافی میوه‌ای: بله، مهم اینه که به موقع،

متوجه اشتباهت شدی و

با هم تونستیم

مگس‌های موذی رو شکست بدیم.

تافی مغزدار: دیگه چیزی به اومدن بهروز نمونده.

باید بهش، نشون بدیم

که چقدر پاکیزه و تمیزیم.



تافی میوه‌ای: ما برای حفظ پاکی و سلامتتون...
خیلی تلاش کردیم.

آب نبات چوبی: خدارو شکر.
خدارو شکر که من
یه آب نبات چوبی پاکیزه و مفیدم.
(آب نبات چوبی همراه تافی‌ها شعر می‌خواند.)

بدی رو از زندگی

باید کنار بذاریم

باید به کارهای خوب

همیشه رو بیاریم

وقتی که آلودگی

از پیش ما دور می‌شه

اسباب پاکیزگی

خیلی سریع جور می‌شه

با این که آی بچه‌ها!

ریشه‌ی گل تو خاکه



تمیزه شاخ و برگش

بین دلش چه پاکی

آلودگی باعث

مریضی ما می‌شه

بیا تا از کثیفی

دوری کنیم همیشه

دوستای خیلی خوبی

برای هم بمونیم

با همدیگه بخندیم

قدر همو بدونیم

